

تأثیر تعلیمات بودایی در فرهنگ پیش از اسلام ایران

(۱)

درباره زردشت قانونگذار ایران باستان قرن‌هاست سخن میگویند و باز هم خواهند گفت. چندیست که نتیجه‌ای نزدیک بیقین فراهم شده است اما هنوز در دسترس همه نیست و هنوز آن عقاید تعصب‌آمیز را که در قدیم در ذهن مردم جای داده بودند عده کثیری مخصوصاً در ایران رها نکرده‌اند. تاریخ راهمیشه باید از دین و سیاست جدا کرد. تاریخ دین و سیاست را نشان می‌دهد اما دین و سیاست تاریخ را نشان نمی‌دهند و حتی آنرا از راه طبیعی سرراست خود بر میگردانند. نویسندگان قدیم حتی تاریخ نوبسان یونان هم که چندان از عصر زردشت دور نبودند آگاهی درست از او نداشتند. هنوز معلوم نیست سبب آن چه بوده؟ تنها یک سبب میتوان برای آن آورد. امروز بر ما روشنست که دین هخامنشیان با دین ساسانیان تفاوت بسیار داشته است. دین هخامنشیان را باید با اصطلاح فنی Polythéisme یا Paganisme یعنی اعتقاد بخدایان متعدد دانست.

اینجا مجال نخواهد بود که الا درین زمینه توضیح دهم که چرا هخامنشیان آنچنانکه از کتیبه‌های ایشان برمیآید بخدایان متعدد عقیده داشته‌اند. این بحث در خور مقالتهی جداگانه و حتی رساله‌ای خاص است. تفاوت بسیار فاحشی که در میان دین هخامنشیان و ساسانیان هست اینست که دین زردشتی دوره ساسانی دین تنوی کامل است و اصول تنیه یا dualisme در همه مراحل خود در آن دیده میشود و همه چیز بدو مبدأ یعنی اورمزد یا هرمزد «اهوره مزده» و اهریمن یا اهرمن یاریمن «انگرمه مینو» بر میگردد اما در دین هخامنشی نه تنها مطلقاً نامی از اهریمن برده نشده و در کتیبه‌های شاهنشاهان این سلسله اندک اشارتی هم بدان نکرده‌اند بلکه در برابر اورمزد همه جا نامی از خدایان قدیم ایران مخصوصاً «ناهیته» (ناهید) و گاهی هم در اسناد فرعی گفتگویی از «میتره» (مهر) هست.

این نکته میرساند که در دوره هخامنشی دین زردشتی آنچنانکه در دوره ساسانی بر مرحله کمال رسیده است هنوز تکامل نیذیرفته بود.

کارهای باستان شناسی مهم که باستان شناسان بزرگ شوروی مخصوصاً استاد

تالستوف و استاد یا کو بوسکی در آسیای مرکزی و خوارزم کرده اند نتیجه بسیار مهمی داده که چون بسیار تازه است قطعاً همه کارشناسان ایرانی از آن بیخبرند و آن اینست که درین نواحی در میان آثار دوره ساسانی بدین نکته مهم برخورد کرده اند که دین زردشتی آسیای مرکزی و خوارزم با دین زردشتی نواحی دیگر آن روز و مخصوصاً در بار ساسانیان تفاوت بسیار داشته و همان آثار دوره هخامنشی یعنی اعتقاد بخدایان متعدد در آن دوره هنوز در آن سرزمین زنده بوده است. و حتی با زمانده ای از قدیم ترین دین نخستین آریاهای ایرانی یعنی پرستش نیابکان در آن زمان هنوز باقی بوده است. در میان آریاهای ایرانی که در دورترین مرزهای قلمرو ایران زندگی میکنند یعنی مردمی که قرن‌ها بدیشان کافر و کشورشان را کافرستان گفته اند و از پنجاه سال پیش افغانها کوشیده اند آنها را با اسلام بشناسند و بهمین جهت سرزمینشان را نوردستان نام گذاشته اند هنوز همان اصول منتهی باقیه و کتمان باقیست و نوعی از پرستش نیابکان که بصورت اشکال و مجسمهای چوبی نموده میشود در نهبان باقیست.

این نکته دو نتیجه بسیار مهم دارد نخست آنکه دین زردشت برخلاف آنچه قرن‌ها در آن اصرار ورزیده اند از شمال شرقی ایران قدیم یعنی از همین نواحی پامیر و آسیای مرکزی و خوارزم بدین نواحی دیگر آمده و مهد آن شمال غربی ایران یعنی مادا و آذربایجان نبوده است زیرا که هنوز قدیم ترین آثار آن درین نواحی شمال شرقی باقیست و در باستان شناسی این نواحی دیده میشود و آنچه در باستان شناسی شمال غربی بدست میآید بالعکس مراحل اخیر و یادگارهای دوره تحول و تکامل این دین را نشان میدهد. و انگهی زبان اوستا که زبان این دینست بزبانهای این ناحیه شمال شرقی بهتر میخورد تا بزبانهای ناحیه شمال غربی و گاهی زبان اوستا بزبان پشتو یا پختو از زبانهای امروزی افغانستان بسیار شبیه است.

۱۹۲

نکته دوم اینست که دین زردشت بهمان صورتی که در دوره هخامنشی آشکارست و در باستان شناسی آسیای مرکزی و خوارزم بدست آمده و بازمانده آن در میان کافرها باقیست نخست در ایران انتشار یافته و در دوره فترتی که در میان هخامنشیان و ساسانیان پیش آمده و متأسفانه ازین دوره اسنادی بدست نیست این دین را همان که از طوایف پارس بوده اند و بخود اختصاص داده و حتی جزو امتیاز طبقاتی خود کرده اند در آن تصرف کرده و بدست گذاشته و آنرا بصورتی که در دوره ساسانیان دیده میشود در آورده اند. بهمین جهت هم هست که در سراسر دوره ساسانی مقامات روحانی منحصر بسخ و مغزادگان بوده و مانند یهود که روحانیت را مخصوص اولاد هارون یعنی نواد و خاندان معین کرده اند ایشان هم روحانیت را بخود اختصاص داده اند.

بعثت در اینکه زردشت در کدام زمان پدید آمده نیز بسیار درازست و کتابی جداگانه میخواهد زیرا که افراط و تفریطی که درین زمینه بکار آورده اند بنا بر اندازه ایست که چندین هزار سال در میان دو عقیده که در دوسوی مطلب جای گرفته اند فاصله است. سنن و داستانها و اساطیر زردشتی که در کتابهای دینی هست نیز باهم اختلاف دارند و هیچ یک از آنها را نمی توان ضرس قاطع دانست و بقطع و یقین پذیرفت البته تعصب در دوسو قضیه کارگر افتاده است: کسانی که تعصب ایرانی ورزیده اند زردشت را هر چه بیشتر که توانسته اند از مادور کرده و بدو هزار سال هم برده اند، چندتن از اروپاییان که تعصب اسرائیلیت و عبرانیت داشته

بالعکس زردشت را در پایان دورهٔ هخامنشی یعنی در حدود ۳۵۰ پیش از میلاد جای داده‌اند تا افسانه‌ای را که وی شاگرد دانایال پیامبر یهود بوده ثابت کنند و نفوذ افکار یهود را در فلسفهٔ زردشت و دین وی و تعلیمات او برسانند.

حق جوئی و حقیقت پرستی علم همهٔ این تمصب‌ها را بیک چوب میراند و با دلایلی که بسیار در اوست و جای بر شمردن آن‌ها را ندارد امروز جزین چیزی پذیرفته نیست که زردشت منتهی در قرن هشتم پیش از میلاد زیسته است. یکی از بهترین وسایل برای پی بردن باین نکته مهم بحث لغوی و زبان‌شناسی در کتابیست که آینهٔ شرایع او و منسوب باوست، یعنی کتاب اوستا. این کتاب در زمانهای باستان و پیش از ساسانیان بسیار بزرگتر از آنچه امروز هست بوده است و تازه معلوم نیست اینکه امروز بدست ماست همانست که در زمان ساسانیان هم بوده یا اینکه در آن زمان بزرگتر ازین بوده و پس از ساسانیان باز قسمتی از آن از دست رفته است. دلایلی هست که می‌رساند همهٔ اوستای ساسانی با نرسیده است.

سنی از قدیم در میان هست که اوستای نخستین بیست و یک نسل بوده که اینک بانزده نسل از آن باقی مانده و شش نسل یعنی بیش از یک‌ثلث آن از میان رفته است. آنچه امروز مانده شامل شش قسمت است که بترتیب تاریخی بدین گونه است: گاتها، یشت‌ها، یسنا، ویسپرد، و نبدادیا و ویدیوداد، خرده اوستا. بنا بر اصول زبان‌شناسی ثابت شده که این شش قسمت همه از یک زمان نیست زیرا که زبان بعضی کهنه‌تر و زبان برخی تازه‌تر است و در میان زبان قدیم‌ترین قسمت که گاتها باشد با تازه‌ترین قسمت که خرده اوستا باشد تفاوت بسیار است. همین سبب شده که عقیدهٔ نادرستی هم رواج یافته و زردشت را چندین در چند زمان مختلف دانسته‌اند اما این نکته هیچ دلیل استوار ندارد.

۱۹۳

قدیم‌ترین قسمت‌های اوستا که گاتها باشد منظوم و شعر سیلابی یا هجایی دارای اوژان و عده سیلابها و هجاهای مختلف است در میان یشت‌ها نیز اشعاری است که پیداست تازه‌تر است که چون قدیم‌ترین قسمت‌های اوستا بقرن هشتم پیش از میلاد می‌بخورد این هم یکی از دلایلیست که زردشت در قرن هشتم پیش از میلاد می‌زیسته است. اگر از آنچه بر سر زبان‌ها بوده است بگذریم و با آنچه بکتابت آمده است بسنده کنیم نتیجه این میشود که در کتابهای یونانی ژمان زردشت را با لامیبرندو قدیم‌ترین تاریخی که آورده‌اند به ۸۴۳۰ سال پیش می‌رسد. در کتابهای دینی زردشتی بالعکس زمان او را بسیار پایین‌تر برده و در سال ۵۸۸ پیش از میلاد قرار داده‌اند. اما چنانکه گذشت این افراط و تفریط هر دو نادرست است و باید زمان زردشت را قطعاً پیش از سلطنت مادها که در اواسط قرن هفتم پیش از میلاد پیدایش آغاز کرده‌اند دانست و بدست‌ترین حساب بقرن هشتم پیش از میلاد می‌رسد و امروز دانشمندان بیانی در این زمینه همه زردشت را از مردم قرن هشتم پیش از میلاد می‌شمارند.

بدلایلی که پیش ازین آمد مهد زردشت شمال شرقی ایران قدیم و آسیای مرکزی بوده یعنی قسمتی از آن کشور که همسایهٔ هندوستان بوده است. بحث درین که مهد نژاد آریسا در کدام قسمت از زمین بوده است نیز بسیار در اوست و کتابهای فراوان در آن پرداخته‌اند. کسانی که بیشتر درین زمینه کار کرده و دانا‌ترند و دلایل استوارتر دارند معتقدند که نژاد آریایی نخست در آسیای مرکزی پیداشده و من درین زمینه مطالعات شخصی دارم و بردلایلی که دیگران آورده‌اند چندین دلیل استوار افزوده‌ام که جای بیان آنها این مقاله نیست. امروز بیشتر از دانشمندان یادمانهٔ غربی کوه تیان‌شان و بادامنهٔ جنوبی هندو کش را مهد

آریاییان قدیم میدانند. درین صورت ایرانیان و هندیان از یک نژادند و روزی باهم میزیسته اند و سپس در دوره مهاجرتها از یک سو بشرق رو کرده بپندرفته اند و آریاییان هندی پدید آمده اند و از سوی دیگر رو بغرب نهاده بایران آمده اند و آریاییان ایرانی پدیدار شده اند. بهترین دلیل این نکته مسلم خویشاوندی بسیار نزدیک در میان افکار و شرایع و تعلیمات و حکم و حتی داستانها و امثال و تمثیلهای ایرانی و هندیست تا بجایی که داستانهای مشترک میان ریگ ودا کتاب دینی هندیان قدیم و اوستا کتاب دینی ایرانیان قدیم هست و این بحث نیز با همه شریعی که دارد بسیار درازست و درین مقاله نخواهد گنجید. دو مرحله بسیار جالب این خویشاوندی در دوره پیش از اسلام روابط و دبا با اوستا و دین بودایی با دین زردشتی و دین مانوی و در دوره بعد از اسلام روابط تعلیمات بودایی و دایی با تصوف ایرانیست.

بودا در زبان سنسکریت اصلا بمعنی پیرو فرزانه و مرشد و حکیمست و هندیان قدیم معتقد بودند که هر چند یکبار پیشوایی بجهان میآید که بودا نام دارد. این نکته در بیشتر از ادیان بکار رفته است و چون بنیاد گذاران شرایع پیش بینی میکردند و احتمال میدادند که در روزگار آمدن مقتضیات دیگر پیش آید و تمدنهای دیگر پدیدار گردد که عقاید پیشین را درهم نوردد برای بقای شریعت خود مردم را ببیشوایان پس از خود و بمصلحان و قانون گذاران دیگر و آنچه باید مهندویت گفت نوید میدادند تا همیشه راهی برای آینده باز باشد و امید مردم باقی بماند، چنانکه در دین زردشت سوسپاش موعود و در دین یهود مسیح موعود و در دین عیسوی باراکلت (نارغایت) موعود و در شرایع دیگر نیز نظایری هست.

آخرین کسی که بنام بودا در هندوستان شریعتی نهاده «سید هاتیه» از خاندان «گئونه» نام داشته و پسر «سودوداته» نامی بوده از قبیله «ساکیاس» و بهمین جهت او را «گئونه بودا» یا «ساکیامونی» گفته اند. آخرین تحقیقات دانشمندان باین چار سیده که وی از ۶۰ تا ۷۸ تا ۸۰ یا ۸۰ پیش از میلاد زیسته است. درباره بودا در اساطیر هند داستانهای بسیار هست و برخی از آنها زیبایی و شیوایی شاعرانه خاصی دارد و معاشقات و مغاللات فراوان با آن توأم کرده اند. یکی از این داستانها در میان حکما و حتی متشرعین ایران از زمانهای بسیار قدیم رواج داشته و لااقل از قرن سوم هجری رایج بوده است. چنان مینماید که این داستان را از زبان سنسکریت بزبان پهلوی ترجمه کرده باشند. در دوره اسلامی این داستان را «بوداسف و بلوهر» نامیده اند. پیداست که بوداسف همان نام بوداست و ضبط ایرانی کلمه «بودیستوه» زبان سنسکریتست و «بلوهر» همان کلمه «بگهون» است که یا در نقل کلمه در خط تازی تحریف شده و یا در نقل از خط سنسکریت بخط پهلوی در نتیجه شباهت حروف این تغییر پیش آمده است. این داستان از روی همین روایت زبان پهلوی در همان دوره ساسانی بزبان آرامی با سریانی و از آنجا بزبان عبری ترجمه شده و درین نقل و ائتمقال اخیر کلمه بوداسف را «بوداسف» نوشته اند و بهمین صورت وارد زبانهای اروپایی شده و داستان معروفی که بنام «ژوزافات و بارلاتام» *Josaphat et Barlaam* در زبانهای اروپایی بسیار معروفست از همین جاست. این داستان در ادبیات اروپا رواج بسیار دارد و نخست از زبان سریانی بیونانی ترجمه شده و در قرن ششم میلادی ترجمه یونانی آن انتشار یافته و در آن ترجمه و نمود کرده اند کشیشی که سفری بپند کرده این داستان را شنیده و بزبان یونانی نوشته است سپس از یونانی

کوچه

بر لبان باد می چرخد هنوز
برف چون بازیچه‌های بالدار
کوچه تنها بکنج چشم شب
راه می‌یابد شکبیا زانتظار

خانه‌ها خاموش ، درها لب بهم
قفلها ره بسته بر هرگفت‌وگو
مه بروی بامهای کاکلی
مینویسد نقشهای های وهو

برف می انبارد و پر میکند
جای پای رهگذرها را براه
باد میکوشد بگیرد راه برف
برف می پوشد همه لك سیاه

هیچ آوازی نیاید از کسی
زاغ نا هنجار هم بر بسته لب
آرزوی رهگذاری گرچه دزد
باز می‌اند بکنج چشم شب

برف م‌باید اگرچه روی شب
بازهم شب را بتاری مایه‌هاست
کور سوی چشم فانوس گذر
روشنی بغش سکوت و سایه‌هاست

اول بهمن ۱۳۳۰

در طهران بچاپ سنگی انتشار داده و بار دیگر کسی که حائری تغلص می‌کرده و نامش معلوم نیست این داستان را با داستان سلمان و ابسال که شرحش خواهد آمد بفارسی نقل کرده و عنوان داستان «حی بن یقظان و شمه از احوال ابسال و سلمان» در ۱۳۴۳ قمری در طهران بچاپ سنگی انتشار داده است. ترجمه سومی نیز از این کتاب شده و بعنوان «بلوهر ترجمه سیدعلی رضاریحان» در چاپخانه گلپه‌ار (ظاهر ادبیز د) انتشار یافته است. داستان حی بن یقظان ابن طفیل راهم آقای ابوالقاسم سعاب بعنوان «پسر طبیعت با حی بن یقظان» ترجمه کرده و در طهران منتشر گرداست .